

یادگیری

مؤثر

دکتر عظیم محبی
دکترای برنامه ریزی درسی

■ در یک تقسیم کلی می‌توان یادگیری را به یادگیری سطحی و یادگیری عمیق یا مؤثر تقسیم کرد. یادگیری از طریق شنیدن، دیدن، مطالعه کردن و ... حاصل می‌شود. اما این نوع یادگیری سطحی خواهد بود. دانش‌آموزان برای یادگیری عمیق و مؤثر نیازمند بهره‌گیری از راهبردهای کاوشگری، پژوهشی، خودانگیزی، تعامل، کار و عمل هستند. در این مقاله مبانی این نوع یادگیری و رویکردهای تدریس و سنجش تحلیل شده است.

■ مبانی و اصول

بر اساس مبانی نظری تعلیم و تربیت جمهوری اسلامی ایران (با تأکید بر مبانی انسان‌شناسی) یادگیرنده ظرفیت و قابلیت یادگیری دارد (ص ۵۶).
برخی از این ظرفیت‌ها عبارت‌اند از: «فطرت؛ تعقل؛ استعداد و عواطف؛ اجتماعی بودن؛ درموقعیت بودن؛ اراده و اختیار داشتن.»
بر اساس این مبانی، انسان موجودی است که کیفیت وجودش به ارتباط آگاهانه و ارادی او با دیگر عناصر بستگی دارد. بر اساس این اصل کلی:

- مجموعه روابطی که انسان با عناصر هستی برقرار می‌کند، موقعیت نام دارد (خدا، خلق و خلقت).

- در جریان درک و تحول موقعیت خود و دیگران، هویت شکل می‌گیرد.

- فطرت و طبیعت هسته اولیه وجود هر انسان هستند، اما تکوین و تعالی هویت متربی از تلاش اختیاری و آگاهانه خود او در زنجیره موقعیت‌های زندگی‌اش برآمده است (عاملیت متربی). لذا دانش‌آموزان باید شایستگی‌های لازم را کسب کنند.

در عین حال، بر اساس آخرین یافته‌های علوم یادگیری، به‌ویژه علوم شناختی، می‌توان اصول یادگیری را به این صورت بیان کرد:

■ اصل تفکر

بر اساس نظریه‌های غالب در علوم شناختی، ذهن سیستمی است که انواع مختلفی از بازنمایی‌ها را پردازش می‌کند. بر اساس این اصل، باید فرصت بازنمایی‌های چندگانه در اختیار دانش‌آموزان قرار گیرد تا انواع مهارت‌های تفکر تقویت شود (تلخایی، ۱۳۹۸).

مهم‌ترین مهارت‌های تفکر را می‌توان چنین تقسیم‌بندی کرد: «پردازش اطلاعات؛ استدلال؛ پژوهش؛ خلاقیت؛ نقد و ارزیابی.»

■ اصل ساختار شبکه‌ای شناخت

تحقق معنا در ذهن در شبکه‌ها و پیوندها و در فعال‌سازی الگوهایی در این شبکه رخ می‌دهد. در هنگام یادگیری، شدت و ضعف این پیوندها در حال تغییر است. در فرایند تربیت نیاز داریم بین مفاهیم رابطه معنادار ایجاد کنیم و آموخته‌های نورا به آموخته‌های پیشین پیوند دهیم تا با درک این پیوندها، الگوهای جدید در شبکه فعال شوند.



اصل تفاوت‌های فردی

مغز انسان‌ها شباهت‌های ساختاری زیادی با یکدیگر دارد. در عین حال، به دلیل تفاوت‌های ژنتیکی و محیطی، تفاوت‌های زیادی با یکدیگر دارند. لذا باید به طراحی دو نوع برنامه تربیتی اقدام کرد: یک برنامه بر اساس شباهت‌های ذهن و مغز، برنامه دیگر برای تفاوت‌های آن‌ها. برنامه نخست انسجام اجتماعی و زندگی جمعی را سامان می‌دهد و برنامه دوم فرصت بروز و ظهور متفاوت را به افراد خواهد داد.

اصل توجه و حافظه

حافظه و توجه در یادگیری نقش اساسی دارند. لذا باید از ارائه حجم زیاد و بدون وقفه اطلاعات دوری کرد.

اصل تجربه

مغز بر اثر تجربه‌ها به صورت مداوم در حال تغییر است.

اصل چالش خلاق مسئله

تجربه‌های چالش برانگیز بر انگیزش بیشتری برای یادگیری به وجود می‌آورند و ذهن را برای آن کارآمدتر می‌کنند.

اصل هیجان

برای توسعه مهارت‌های استدلال دانش‌آموزان باید زمینه‌های هیجان برانگیز ایجاد کرد. در عین حال، برای تعدیل عواطف و هیجانات هم باید از سازوکارهای استدلال بهره گرفت. هیجان‌سکان‌دار یادگیری، تفکر و تصمیم‌گیری است. در این فرایند، تعامل هیجانی چهره به چهره و همدلی به عملکرد بهتر دانش‌آموزان کمک می‌کند. شوخ‌طبعی، طنز، اکتشاف و انگیزه چهار دسته قیاس هیجان‌آفرین هستند.

اصل تعامل

تعامل با دیگران به معنای آن است که دو طرف در رابطه‌ای برابر و هم‌سطح به ارتباط بپردازند. برای برقراری رابطه متعادل افراد باید از ابزارهای ارتباطی درست و بجا استفاده کنند (کنش متعامل).

اصل توجه به بافت اجتماعی - فرهنگی، فناوری

تحول آدمی حاصل تعاملات اجتماعی یا هر زمینه اجتماعی است که بر اساس شرکت در گروه‌ها، معنای فرهنگی می‌یابد و حتی در فرد درونی می‌شود. لذا افراد دانش خود را در تعامل با محیط می‌سازند. در این فرایند هم فرد و هم محیط تغییر می‌یابد.

اصل فعالیت و عمل

کنش و واکنش بین عامل و محیط دانش‌آموز موجب یادگیری یا تغییر رفتار وی می‌شود. دست‌ورزی، تولید و ساخت می‌تواند به یادگیری معنا دار منجر شود.

رویکرد تدریس و سنجش

با تحلیل عمیق مبانی اصول و یادگیری می‌توان اذعان داشت رویکرد تدریس مسئله‌محور و تلفیقی است. در تقسیمی کلان می‌توان راهبردهای تدریس را به سه زمینه تقسیم کرد: «کاووشگری؛ تعاملی؛ انتقالی».

هر یک از راهبردهای فوق تعدادی از روش‌های تدریس را پوشش می‌دهند. در نگاه سنتی به فرایند تدریس، هر روش می‌تواند به صورت مستقل در تدریس استفاده شود. اما با عمیق شدن در مبانی انسان‌شناسی (نظر به فطرت‌گرایی توحیدی) و علوم شناختی (مغز یکپارچه) می‌توان استنباط کرد که رویکرد اساسی تدریس باید مسئله‌محور و تلفیقی باشد؛ یعنی روش‌های مربوط به سه راهبرد درهم تنیده در فرایند تدریس مورد استفاده قرار گیرند.

به عبارت دیگر، فرصت‌هایی در کلاس فراهم شوند که دانش‌آموزان ضمن کاوشگری (پرسشگری، جست‌وجوگری، فرضیه‌سازی، ایده‌پردازی و ...) از تعامل و هم‌فکری با دیگر دانش‌آموزان هم بهره‌مند شوند. در عین حال معلمان نیز در فرصت‌هایی مفاهیم کلیدی درس را تبیین کنند و با هدایت و نظارت زمینه یادگیری را فراهم آورند. به عبارت دیگر، سه راهبرد تدریس به صورت درهم‌تنیده در کلاس‌های درس مورد بهره‌برداری قرار گیرند. این فرصت‌آفرینی باعث خواهد شد همه ظرفیت‌های یادگیرنده (هیجان، تفکر، اخلاق، اعتقاد، علم، تجربه‌ها و ...) به صورت درهم‌تنیده در خدمت تربیت و یادگیری قرار گیرند.

یکی دیگر از مقوله‌های تلفیقی در فرایند تدریس، تلفیق سنجش با فرایند تدریس است. نحوه یادگیری باید به طور مداوم مورد سنجش قرار گیرد. این عمل باعث خواهد شد بین سنجش و راهبردهای تدریس یکپارچگی ایجاد شود؛ به گونه‌ای که روش‌های سنجش نقش تدریس را پیدا کنند. به این نوع سنجش، سنجش فرایندی گفته می‌شود. در عین حال، با هدایت معلم زمینه ارتباط و تلفیق مفاهیم درسی با انواع موقعیت‌های زندگی (اجتماعی، طبیعی، فرهنگی و درسی) هم برقرار می‌شود (ارتباط با چهار عرصه خود، خدا، خلق و خلقت).

با تحلیل مبانی و اصول ذکر شده می‌توان رویکرد اصلی سنجش و ارزشیابی را خودارزیابی دانست. به عبارت دیگر، ایده‌آل آن است که دانش‌آموز با خودسنجی مستمر یادگیری‌اش را اصلاح و مسیر تعالی خود را طی کند. در عین حال فرصت ایجاد شود تا دانش‌آموزان عملکرد خود را در شکل‌های متنوع ارائه دهند. لذا بهره‌گیری از تنوع روش‌های سنجش توسط معلمان باید زمینه یادگیری مطلوب را فراهم آورد. به عبارت دیگر، روش سنجش نباید برای معلمان اهرم تلقی شود که از طریق آن نادانسته‌های دانش‌آموزان را بسنجند و با مقایسه، انگیزه پیشرفت و تلاش را از آن‌ها بگیرند.

منابع

- تلخایی، محمود (۱۳۹۸). شناخت و تربیت. انتشارات سمت، تهران.
- مبانی نظری سند تحول بنیادین (۱۳۹۰). انتشارات شورای عالی آموزش و پرورش.